

زیباشناسی
افلاطون
پرسش از زیبایی

ترجمه‌ی عبدالله سالزوند

درو هایلند

نقشه‌ساز

-
- سرشناسه: هایلند، درو، ۱۹۳۹ - Hyland, Drew A. م.
عنوان و نام پدیدآور: زیباشناسی افلاطون: پرسش از زیبایی / درو هایلند؛ ترجمه‌ی عبدالله سالاروند.
مشخصات نشر: تهران: نقش جهان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۸۸-۶۸-۱
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Plato and the question of beauty, ۲۰۰۸.
عنوان دیگر: پرسش از زیبایی.
موضوع: افلاطون، ۴۲۷ - ۳۴۷ ق.م.
موضوع: زیبایی‌شناسی
شناسه افزوده: سالاروند، عبدالله، ۱۳۶۰ - مترجم
B۳۹۸ / ۹۸۲ / ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی: ۱۱۱/۸۵۰۹۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۲۱۲۰۱
-

نقش‌ن

درو هایلند
زیباشناسی افلاطون
پرسش از زیبایی
ترجمه‌ی عبدالله سالاروند
ویراستار: علی حسن‌آبادی

چاپ اول، ۱۳۹۵
تیراژ: ۱۱۰۰
طراح گرافیک: علی بخشی
صفحه‌آرا: هدا توکلی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سروش
کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر متعلق است به:
انتشارات نقش جهان
تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین،
خیابان وحید نظری، کوچه‌ی جاوید یکم، شماره‌ی ۱
تلفن و نمابر: ۸-۶۶۴۷۵۴۴۷
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۸۸-۶۸-۱

فهرست

۹	درباره‌ی نویسنده
۱۰	درباره‌ی مترجم
۱۱	پیشگفتار و سپاسگزاری
۱۳	درآمد
۲۵	فصل اول: پرسش از زیبایی در هیپلیاس بزرگ
۵۷	فصل دوم: پرسش از زیبایی در مهمانی
۱۱۹	فصل سوم: پرسش از زیبایی در فاندروس
۱۶۳	فصل چهارم: نامه‌های دوم و هفتم
۲۰۵	فصل پنجم: نقد سخنوری و نوشتار در فاندروس
۲۴۱	پی‌نوشت‌ها
۲۵۳	کتاب‌شناسی
۲۵۷	نمایه

درباره‌ی نویسنده

نویسنده، درو هایلند، متولد ۱۹۳۹، استاد فلسفه در کالج ترینیتی آمریکا است. علاوه بر زبان انگلیسی که زبان مادری اوست، به زبان‌های آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی مسلط است و متون یونانی و لاتین را نیز به خوبی می‌فهمد. مقطع کارشناسی (B.A.) را در دانشگاه پرینستون در سال ۱۹۶۱ و مقطع کارشناسی ارشد (M.A.) و دکتری (Ph.D.) را به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵ در دانشگاه پنسیلوانیا به پایان رساند. وی رساله‌ی دکتری خود با عنوان «اروس و فلسفه: تحقیقی در مهمانی افلاطون» را زیر نظر استنلی روزن نوشت. بلافاصله پس از آن به استخدام کالج ترینیتی درآمد و تا به امروز در آنجا تدریس می‌کند. وی در سال ۱۹۷۵ به مقام استاد تمامی رسید. علاقه‌های اصلی او فلسفه‌ی یونان، فلسفه‌ی هنر و فلسفه‌ی ورزش است و تاکنون ده عنوان کتاب و بیش از چهل مقاله در مجلات معتبر به چاپ رسانده که مشخصات برخی از کتاب‌های وی را در زیر می‌آوریم:

The Origins of Philosophy: Its Rise in Myth and the PreSocratics,
New York, Putnam's, 1973. Translated into Spanish, 1979.

The Virtue of Philosophy: An Interpretation of Plato's Charmides,
Athens, Ohio, Ohio University Press, Spring, 1981.

- *The Question of Play*, Lanham, Md., University Press of America, 1984.

- *The Philosophy of Sport*, New York, Paragon House Publishers, 1990. Translated into Korean, 2001.

- *Finitude and Transcendence in the Platonic Dialogues*, Albany, N.Y.; SUNY Press, 1995.

- *Questioning Platonism: Continental Interpreters of Plato* (Albany, SUNY Press 2004) Translated into German by Erik Vogt, 2004.

- *Heidegger and the Greeks*, edited with John Manoussakis, Indiana University Press, fall, 2006.

- *The Question of Beauty in Plato: Suffering the Beautiful*, Indiana University Press 2008.

درباره‌ی مترجم

مترجم، عبدالله سالاروند مقطع کارشناسی را در زبان آلمانی، گرایش مترجمی، در دانشگاه تهران گذراند. پس از مدتی تحصیل در زبان انگلیسی در مقطع کارشناسی ارشد، به فلسفه روی آورد و در همین مقطع در دانشگاه تهران فلسفه‌ی غرب خواند و سپس در مقطع دکتری در دانشگاه علامه طباطبایی فلسفه‌ی هنر.

پیشگفتار و سپاسگزاری

پرسش از زیبایی، به ویژه زیبایی هنری، پرسشی است که امروزه موضوع بحث‌ها و مناقشه‌ها است. بخشی از هدف این کتاب نشان دادن این مطلب است که افلاطون تا چه اندازه در وضع چارچوب‌های بحث و گفتگو درباره‌ی زیبایی، چنان‌که در تاریخ فلسفه‌ی غرب جریان می‌یابد، نقش داشته است. پس این کتاب به یک معنا مقدمات پژوهش‌های دیگر درباره‌ی پرسش از زیبایی را، آن‌گونه که این پرسش در دوره‌های گوناگون تاریخ و از جمله دوره‌ی معاصر مطرح است، فراهم می‌آورد. بدین معنا امیدوارم کتاب از نظر زمانی هم موجه بوده و مناسب داشته باشد.

هنگام استفاده از متون افلاطون و همچنین شارحان او از ترجمه‌های دیگران استفاده کرده‌ام و مشخصات آن‌ها را در پی‌نوشت‌ها آورده‌ام.^۱ ولی در بیشتر این نقل‌قول‌ها اندکی تغییر را ضروری دانسته‌ام؛ البته دست بردن من در ترجمه بیشتر به این دلیل بوده که آن‌ها را هرچه بیشتر مطابق اصل کنم. اگر هم ترجمه از خودم بوده اشاره کرده‌ام.

باید از بسیاری کسان سپاسگزار باشم که در آماده کردن کتاب به من یاری

۱. پی‌نوشت‌ها همگی از مترجم است. شماره‌های فارسی درون پرانتز که در متن می‌آید، نشانگر پی‌نوشت‌های نویسنده در پایان کتاب است. م.

رسانده‌اند. نخست باید آن دانشجویانم را سپاس گویم که در درس گفتارهای من درباره‌ی افلاطون، چه در «مدرسه‌ی نوین پژوهش‌های اجتماعی» و چه در کالج ترینیتی، شرکت کردند. در هر دو نهاد مفتخر بودم که در میان دانشجویانی پرشور و شورآفرین، ایده‌های خود را درباره‌ی پرسش از زیبایی از دیدگاه افلاطون بسط دادم و پروراندیم. نقش آن‌ها در پرورش اندیشه‌های من بیش از اندازه است.

چند تن از انتشارات دانشگاه ایندیانا هم کمک شایانی به این پژوهش کردند و سراسر آن را از نظر گذراندند. نخست از دی مورتینسن^۱، ویراستار ارشد فلسفه یاد می‌کنم. همچنین از لورا مک‌لاود^۲ که کمک‌ویراستار است و از میکی برد^۳ که مدیر ویراستاری است قدردانی می‌کنم. این افراد نه فقط یاریگر این پژوهش بودند بلکه کار با ایشان مایه‌ی خوشوقتی و لذت من بود. جان سالیس^۴ مرا به این کار برانگیخت و از همان آغاز مشوق من بود، برای تشویق‌هایش سپاسگزارم. او و دنیس اشمیت^۵ در تابستان سال ۲۰۰۵ مرا برای ارائه‌ی یک ترم درس درباره‌ی «حافظه و مسئولیت» به «دانشکده‌ی پدیدارشناسی»^۶ دعوت کردند و درس گفتارهایی که در آنجا آماده کردم به‌راستی آغاز پژوهشی بود که اکنون پیش رو دارید. همچنین سپاسی ویژه دارم از دیوید داسنبری^۷ برای خوانش بسیار دقیق دست‌نوشته‌ی من و بهبودهای سودمندی که پیشنهاد داد. افزون بر این، دو داور گمنام هم توضیحات و پیشنهادهای بسیار سودمندی طرح کردند و مرا برای به‌کرد کتاب انگیزه دادند.

و سرانجام همسرم که مانند همیشه برای من سرچشمه‌ی جوشان پشتیبانی و تشویق بوده است؛ او به‌ویژه در زمینه‌هایی چون پرسش از زیبایی، گنجینه‌ی خرد و بینش است؛ از او برای این همه سپاسگزارم.

1. Dee Mortensen

2. Laura Macleod

3. Miki Bird

4. John Sallis

5. Dennis Schmidt

6. Collegium Phenomenologicum

7. David Dusenbury

درآمد

کتابی که پیش رو دارید درباره‌ی پرسش از زیبایی در گفتگوهای افلاطونی است. افلاطون خود در بسیاری فقرات توضیح می‌دهد که نمی‌توان به قدر بسنده به پرسش از زیبایی پرداخت مگر در چارچوبِ زمینه‌ای کلی که شامل دیگر موضوعات هم باشد. هگل فیلسوف مدرنی است که به بهترین شیوه همین دیدگاه را بیان کرده است؛ او معتقد است که معنای حقیقی «انتزاع» این است که موضوعی را ملاحظه و بررسی کنیم چنان‌که گویی مستقل از دیگر موضوعات است و نیازی به بررسی پیوند آن با دیگر موضوعات مرتبط نیست. ولی نخستین فیلسوفی که به این بینش دست یافت افلاطون بود. گفتگوهای افلاطونی تجلی همین دیدگاه هستند، به‌ویژه آنجا که بحث پیرامون پرسش از زیبایی است. در واقع، بهتر است پژوهش خود را با تأمل درباره‌ی یکی از بزرگ‌ترین رازهای گفتگوها آغاز کنیم؛ افلاطون کدام موضوعات را برمی‌گزیند و آشکارتر بدان‌ها می‌پردازد؟ او دیگر موضوعات را که البته اهمیت کمتری هم ندارند از حوزه‌ی توجه و تمرکز خود کنار می‌گذارد ولی این امکان را می‌دهد تا در بستر موضوعات اصلی سر برآورند. بگذارید شیوه‌ی او در این باره را به‌کوتاهی بررسی کنیم.

با آن گفتگوهایی آغاز می‌کنیم که ظاهراً بر موضوع خاصی متمرکزند. این گفتگوها دست‌کم دو نوع‌اند. یک نوع آن گفتگوهاست که معمولاً گفتگوهای

«تعریفی» نامیده می‌شوند و در آن‌ها یک مسئله‌ی معین مانند شجاعت، دوستی، دین‌داری، یا دانش پیگیری می‌شود و گویی هدف از گفتگو رسیدن به تعریفی تردیدناپذیر از آن مسئله است. این گفتگوها (از جمله لاکس^۱، لوسیپس^۲، اوثوفرون^۳، ثئاته‌توس^۴) می‌توانند این تلقی را پدید آورند که افلاطون، یا بهتر بگوییم سقراط افلاطونی، معتقد است که چنین موضوعاتی را می‌توان جداگانه و بریده از هر زمینه‌ای، یعنی با کمترین ارجاع به دیگر موضوعات، بررسی کرد و دیگر اینکه چنین بررسی‌ای می‌تواند معرف باشد و به تعریفی بسنده بینجامد. بسیار مهم است که همین گفتگوها، که قرار است با جزئیات بیشتر به یکی از آن‌ها یعنی هیپپاس بزرگ^۵ بپردازیم، از آن هدف ظاهری خود بازمی‌مانند و بدون نتیجه انجام می‌یابند، و این با ماندن از هدف، به‌ویژه در مورد کوششی که در هیپپاس بزرگ برای تعریف «خود زیبایی» (*auto to kalon*) صورت می‌گیرد، برای فهم ما از چگونگی پرداختن افلاطون به موضوع زیبایی در دیگر گفتگوها مانند مهمانی و فاندروس بسیار تعیین‌کننده است.

مطابق با شیوه‌ی دوم، در گفتگوها به‌طور متمرکز به موضوعاتی چون اروس، تذکار، ایده، و زیبایی پرداخته می‌شود. این موضوعات هر یک با ژرفای چشمگیری محور اصلی چندین گفتگو هستند ولی هدف از این گفتگوها رسیدن به تعریف نیست؛ تفاوت این شیوه با شیوه‌ی اول همین است. جالب آن است که موضوعاتی چون اروس و زیبایی حتی با ژرفای بیشتری کاوش می‌شوند، آن‌هم در چندین گفتگو و به چندین راه مختلف (جز «عدالت» در گفتگوی جمهوری که استثنایی آشکار و البته پیچیده است) ولی هدف ظاهری گفتگو دستیابی به تعریف موضوع به معنای دقیق کلمه نیست. زیرا دانشی که از چنین بررسی و کاوشی به‌دست می‌آید سرشت متفاوتی دارد از آن دانشی که می‌توان در یک تعریف صورت‌بندی کرد.

1. Laches

2. Lysis

3. Euthyphro

4. Theaetetus

5 Hippias Major

سومین شیوه؛ مجموعه‌ی مهمی از موضوعات وجود دارد که ما در خلال گفتگوها آن‌ها را می‌شناسیم، مانند حقیقت (آله‌ثیا)،^۱ اعتماد (پیستیس)،^۲ زبان (لوگوس)،^۳ یا مسئولیت. این موضوعات هرگز به‌طور مستقیم تحلیل نمی‌شوند، خواه هدف از تحلیل رسیدن به تعریف باشد خواه به‌دست آوردن دانشی بنیادی. ولی کیست که نقش مهم چنین موضوعاتی را در گفتگوها انکار کند؟ چه کسی می‌تواند جز این گمان کند که این موضوعات کمابیش در همه‌ی گفتگوها به ما داده می‌شوند تا موضوع اندیشیدن قرار گیرند؟

شاید بتوان نوع چهارمی به موضوعات افزود. موضوعاتی هست که گفتگوها چیز آشکاری درباره‌شان نمی‌گویند؛ هیدرگ دوست داشت این موضوعات را «ناگفته»‌ها در اندیشیدن افلاطونی بنامد. این سکوت دو گونه است، و هر یک معنای خاصی دارد. از یک سو، با سکوت محض نسبت به موضوعاتی با اهمیت فلسفی روبرویم و وسوسه می‌شویم بگوییم افلاطون این موضوعات را نادیده گرفته یا نتوانسته بدان‌ها پردازد. با توجه به گستره‌ی موضوعی گفتگوها دشوار است در اینجا نمونه‌های فراوانی را نام ببریم ولی برخی پژوهشگران موضوعات گوناگونی را پیشنهاد کرده‌اند: برای نمونه هیچ بحث و سخنی از کشتار و قتل عام به میان نیامده است (۱) یا حتی دلالت تحول تاریخی، موضوع هیچ گفتگویی نیست. ولی آن موضوعات که درباره‌شان سکوت محض وجود ندارد، بلکه غیبت‌شان با توجه به متن یا دیگر موضوعات به میان آمده رخ‌نمایی می‌کند، مهم‌ترند؛ غیبتی که ما را به این اندیشه وامی‌دارد که افلاطون به‌عمد می‌خواسته ما را به آن توجه دهد و بر ما اثر بگذارد. برای نمونه چرا در ثئاته‌توس، گفتگویی که مسئله‌ی شناخت را در کانون خود دارد و حتی تعریف بنیاد هم هست، هیچ بحثی از «آیده» نمی‌شود؟ یا چرا در مهمانی^۴، گفتگویی که بیشتر به مسئله‌ی اروس^۵ می‌پردازد، آن هنگام

1. aletheia
3. logos
5. eros

2. pistis
4. Symposium

که سرانجام دیوتیما^۱ مفهوم ایده را برای ما ترسیم می‌کند هیچ سخنی از ایده‌ی اروس گفته نمی‌شود بلکه ایده‌ی «خودِ زیبایی» به میان کشیده می‌شود؟ چرا هرگز به دلالتِ سکوت پرداخته نمی‌شود هرچند بارها و بارها در رخدادِ گفتگوها نقش داستان‌پردازانه‌ی مهمی به سکوت داده می‌شود؟ برای مثال سقراط در برابر بیگانه‌ی الثایی در گفتگوی سوفیست^۲ و دولتمرد^۳ یا در تیمائوس^۴ تا اندازه‌ی زیادی خاموش است.

پس رازی که پیش‌تر بدان اشاره کردم این است: چرا افلاطون میان موضوعات دست‌به‌گزینش می‌زند و برخی از آن‌ها را برای رسیدن به تعریف می‌خواهد، برخی دیگر را در کانون بحث می‌نشانند بی‌چشمداشتِ تعریف، و برخی دیگر را به آن شیوه‌ها که در بالا گفتیم بررسی می‌کند؟ (ممکن است شیوه‌های دیگری جز آن‌ها که من اشاره کردم وجود داشته باشد. قرار نیست کوشش من جامع‌ومانع باشد بلکه می‌خواستم به شیوه‌های مختلفی که افلاطون موضوعات را به میدان گفتگو و کنکاش می‌آورد اشاره کنم.) ولی در یک چیز جای تردید نیست و آن اینکه هیچ «شناخت‌شناسی افلاطونی» بسنده و رسایی نمی‌توان به دست داد مگر اینکه این شیوه‌های گوناگون را لحاظ کرد.

این راز به‌ویژه در مورد پرسش از زیبایی بیشتر رخ‌نمایی می‌کند زیرا دست‌کم به سه شیوه در سه گفتگوی مختلف (هیپپاس بزرگ، مهمانی، و فائدروس^۵) بدان پرداخته می‌شود؛ کانون این گفتگوها اندیشیدن درباره‌ی زیبایی است. بر کانونی بودن بحث زیبایی در این گفتگوها تأکید دارم زیرا در دیگر گفتگوها هم موضوع زیبایی به نحوی نقش بازی می‌کند (و این نشانگر درستی بینش نیچه است که اهمیت ژرف زیبایی برای یونانیان باستان را دریافته بود) (۲). در هیپپاس بزرگ کانونی بودن پرسش از زیبایی به اوج خود می‌رسد. هیپپاس

1. Diotima
3. Statesman
5. Phaedrus

2. Sophist
4. Timaeus

بزرگ یکی از آن گفتگوها است که سقراط می‌کوشد به همراه هم‌سخن خود، که در اینجا هippias سوفیست است، به تعریفی تردیدناپذیر از زیبایی برسد، و این کوششی است که نافرجام می‌ماند؛ این نافرجامی را باید با دقت فراوان مشاهده کنیم. به هر حال، حتی در این گفتگو هم می‌بینیم که موضوع را نمی‌توان بریده از هر زمینه و بافتی یعنی به‌طور مجزا پیش کشید؛ کمابیش یک چهارم از گفتگو پیش از مطرح شدن زیبایی و کوشش برای رسیدن به تعریف سپری می‌شود هرچند موضوع از همان اولین جمله‌ها به طرز ظریفی نقش بازی می‌کند. در مهمانی هیچ تلاشی برای رسیدن به تعریف صورت نمی‌گیرد؛ در واقع دلیل‌های خوبی به‌دست داده می‌شود که چرا زیبایی علی‌الاصول تعریف‌ناپذیر است. با این همه «خود زیبایی» دستمایه‌ای می‌شود برای دیوتیما تا سقراط را، با سخن و درس خود (همان «فقره‌ی صعود» معروف، ۲۱۰ff) به سوی بینش نسبت به «ایده» راهبری کند. ولی موضوع زیبایی به شیوه‌ای تصنعی و تحکمی به میان آورده نمی‌شود، و باید به دقت ملاحظه کنیم که چگونه روند گفتگو ما را به این موضوع می‌کشاند. موضوع زیبایی در فائدروس باز جور دیگری به میان می‌آید. در این گفتگو تجربه‌ی حضورِ زیبایی یعنی زیباییِ معشوق و اثر آن بر عاشق است که به‌وسیله‌ی آن ما به فهم چیزی می‌رسیم که از دلالت زیبایی برای زندگی انسان‌ها خبر می‌دهد.

مدعای من این است که در هر سه گفتگو بُعد غیربیانی^۲ زیبایی سر بلند می‌کند، بعدی که البته در دیالکتیکی بسیار مهم با بعد بیانی زیبایی که این هم بعدی پرهیزناپذیر است وارد می‌شود. در بعد بیانی و برهانی سروکار ما با لوگوس خواهد بود. امیدوارم بتوانم نشان دهم که این دیالکتیک، در مورد زیبایی، برای فهم ما از معنا و دلالت زیبایی در زندگی انسان بسیار تعیین‌کننده است، دست‌کم آن‌چنان که گفتگوها این را به نمایش می‌گذارند.

نشان می‌دهم که این دیالکتیک فقط به موضوع زیبایی محدود نیست؛

1. atomistic

2. Non-discursive dimension

زیبایی فقط یک نمونه است از دیالکتیک جنبه‌ی بیانی و جنبه‌ی غیربیانی که در همه‌ی شیوه‌های اصیل شناخت کارگر است؛ در فائدروس به این اشاره می‌شود که چرا زیبایی دسترس‌پذیرترین و دراماتیک‌ترین نمونه‌ی این دیالکتیک است. این دیالکتیک همچنین در مورد دیگر «موجودات» که در فائدروس نام برده می‌شوند هم در کار است، موجوداتی که در دیگر جاها «ایده» یا «صورت» خوانده می‌شوند و گوهر فلسفه‌ی افلاطون را می‌سازند. هر دانش «صوری» نشانگر این دیالکتیک است، یعنی بازی میان لوگوس بیانی و بینش «نوئتیک»^۱ ساکت و خاموش.

تازه این همه‌ی ماجرا نیست. می‌کوشم نشان دهم که این دیالکتیک در خود فلسفه هم سرنوشت‌ساز است. البته این فهم از فلسفه، چه با معیارهای یونان باستان چه با معیارهای مسلط امروز، فهمی مناقشه‌انگیز خواهد بود. این فهم مستلزم آن است که چیزی را که اغلب به یک کلیشه فروکاسته می‌شود جدی بگیریم، یعنی کلیشه‌ی فلسفه‌ی افلاطونی را و آن این است که: «فلسفه عبارت است از شیوه و راه زندگی کردن». جدی گرفتن این کلیشه بدین معنا است که فلسفه را نمی‌توان صرفاً «استدلال»، یا حتی لوگوس به معنای گسترده‌ی آن، دانست. شاید بهتر باشد فلسفه را، بنا بر این تفسیر، «لوگوس متجسم» نامید، لوگوسی که در زندگی زیسته تنیده شده است. به منظور فهم این اندیشه در افلاطون، باید نامه‌های دوم و هفتم را ملاحظه کنیم. چنان‌که خواهیم دید، این دو نامه به نقد خاصی از لوگوس (نقد به معنای کانتی آن)^۲ می‌پردازند که هم ضرورت مطلق لوگوس برای یک زندگی فلسفی را روشن می‌کنند و هم به محدودیت‌های

۱. *noetic*: اندیشگی، عقلی.

۲. منظور از نقد به معنای کانتی کلمه این است که هم سرشت و طبیعت موضوع بحث شود و بدین ترتیب امکان آن موضوع معلوم گردد و هم محدودیت‌های ذاتی موضوع مشخص شود. پس نقد کانتی دو جهت دارد؛ یک، روشن کردن امکان یک موضوع و دوم، نشان دادن محدودیت‌های آن. این توضیح را آوردیم زیرا نویسنده در چند جای دیگر هم به «نقد به معنای کانتی کلمه» ارجاع می‌دهد.

آن اشاره دارند. این امر سرانجام ما را وامی‌دارد تا به نیمه‌ی پایانی فاندروس بازگردیم، آنجا که نقد مشهور سخنوری و خودنوشتار مطرح می‌شود. پس آخرین چیزی که باید ملاحظه کنیم این است که حاصل کوشش ما در این کتاب چگونه می‌تواند پرتوی بیفکند بر نوشتار افلاطونی یعنی نگارش خودگفتگوها.

ساختار کتاب بدین قرار خواهد بود: فصل اول کوششی را که در هیپیس بزرگ برای تعریف کردن زیبایی انجام می‌شود بررسی می‌کند؛ در اینجا موضوع در برابر روش سقراطی *elenchus* ایستادگی می‌کند و تن به تعریف نمی‌دهد. با نافرجام ماندن این کوشش، در فصل دوم به روش متفاوتی می‌پردازیم که در مهمانی به کار می‌رود تا موضوع زیبایی به بحث گذارده شود. در فصل سوم به تجربه‌ی حضوری زیبایی و به تصویردرآمدن تأثیر زیبایی بر عاشق در حضور معشوق در گفتگوی فاندروس می‌پردازیم. در فصل چهارم نگاهی می‌اندازیم به نامه‌ها تا نشان دهیم که دیالکتیک موجود میان تجربه‌ی بیانی و غیربیانی چگونه در سرشت خود فلسفه‌ی افلاطونی نقش بازی می‌کند، فلسفه‌ای که بهترین نام برای آن همان زیستن فلسفی است. و سرانجام در فصل پنجم به نیمه‌ی دوم فاندروس برمی‌گردیم و مسئله‌ی نگارش افلاطونی را تحلیل می‌کنیم.

پیش از آغاز، بهتر است سخنی کوتاه درباره‌ی واژه‌ی پیچیده‌ی *kalon* [کالون] و هم‌خانواده‌های آن در زبان یونانی گفته شود. این واژه در واقع به کاربرد معاصر واژه‌ی انگلیسی *beauty* در طیف گسترده‌ی معنایی‌اش شباهت دارد. به طور دقیق‌تر، این واژه همان معنای کمابیش محدود و استاندارد را می‌دهد که با کلمه‌ی *aesthetics* [ظریف و زیبا] بیان می‌کنیم. ولی واژه‌ی یونانی کالون به سوی «اشرافیت و بزرگ‌منشی» هم کشیده می‌شود، چنان‌که صفت *kalos k'agathos*، نیک و شریف، به آقایان با شخصیت داده می‌شده است. این واژه همچنین می‌تواند به معنای «خوب» در حوزه‌ی غیراخلاقی باشد مانند «فکر خوبی است!» یا «شما خوب صحبت می‌کنید!». در واقع ممکن

است که معنای گسترش یافته‌ی واژه‌ی «زیبا» در زبان عامیانه‌ی امروز («بیا برویم چیزی بنوشیم! فکر زیبایی ست!» یا «دیشب بازی را بردیم! چه زیبا!») به بخشی از طیف معنایی واژه‌ی یونانی نزدیک باشد ولی از آنجاکه این کاربرد عامیانه کاربردی نکوهیده است برخی مترجمان، به ویژه در ترجمه‌ی هیپپاس بزرگ، ترجیح می‌دهند از واژه‌ی ظریف (fine) به جای زیبا (beautiful) استفاده کنند. ولی واژه‌ی ظریف، دست‌کم با توجه به هدف من، باعث می‌شود تا رشته و پیوند میان این گفتگو با دیگر گفتگوها مانند مهمانی و فائدروس بگسلد زیرا در آنجا «زیبا» مطرح است نه ظریف. پس حتی اگر معنای واژه گسترانیده شود، من باز هم کالون و هم خانواده‌هایش را با واژه‌ی «زیبایی» ترجمه می‌کنم و گاه «و شریف» را بدان می‌افزایم تا مناسبت متن برآورده شود.

و آخرین نکته‌ی مقدماتی. اصالت سه تا از متن‌هایی که به تفصیل بدان‌ها خواهم پرداخت هنوز محل بحث و بررسی است؛ هیپپاس بزرگ، نامه‌ی دوم و نامه‌ی هفتم؛ البته باید گفت امروزه بیشتر پژوهشگران افلاطون گرایش دارند هر سه متن را اصیل بدانند. نمی‌خواهم به تفصیل درباره‌ی مسئله‌ی اصالت این متن‌ها بحث کنم ولی خواهم گفت چرا لزومی ندارد به تفصیل به این مسئله پرداخته شود. کوتاه بگویم؛ دلایلی که برای این‌گونه داوری‌ها می‌آورند، چه در موافقت و چه در مخالفت با اصالت این متن‌ها، از دید من چندان استوار نیست. برای نمونه کار و کوشش آقای لودویگ اِدِلشتاین^۱ را بنگرید که بیشتر حجم یکی از کتاب‌های دقیق و برجسته‌ی خود را به اثبات بی‌اصالتی نامه‌ی هفتم اختصاص داده است (۳). بیشترین استدلال‌های ادلشتاین علیه اصالت این نامه بر این اساس است که میان دیدگاه‌های بیان‌شده در این نامه و «دیدگاه‌های افلاطونی» در دیگر گفتگوها ناسازگاری‌هایی می‌بیند. پرسشی که بی‌درنگ مطرح می‌شود این است: این «دیدگاه‌های افلاطونی» در گفتگوها را چگونه مشخص کرده‌اید؟ مگر نه اینکه گفته‌های سقراط، یا تیمائوس، یا

1. Ludwig Edelstein

بیگانه‌ی الثایی را در این و آن گفتگو ملاک قرار داده‌اید؟ بگذارید یک نمونه از ادلشتاین بیاورم: در بحث مهمی که درباره‌ی نیاز به آموزش و تربیت مبتنی بر فلسفه در نامه‌ی هفتم پیش می‌آید، چیزی درباره‌ی نیاز به مطالعه‌ی ریاضیات به‌عنوان هسته‌ی آغازین برای آن آموزش گفته نشده است (هرچند که از دایره سخن گفته می‌شود و نمونه‌ی راهنمای بحث است). ولی گفتگوی جمهوری به ما می‌آموزاند که مطالعه‌ی نظام‌مند ریاضیات شرط امکان آموزش برای تربیت شاه-فیلسوف است. پس ادلشتاین نتیجه می‌گیرد که اگر افلاطون نامه‌ی هفتم را نوشته باشد نباید آموزه‌ی خود در جمهوری را فراموش کرده باشد! (۴) به این همه فرض‌ها و پیش‌فرض‌ها در داوری او توجه داشته باشید (البته در همه‌ی این‌گونه داوری‌ها درباره‌ی انسجام «دیدگاه‌های افلاطون» از این فرض‌ها و پیش‌فرض‌ها فراوان است). بزرگ‌ترین پیش‌فرض ناسنجیده این است که آنچه افلاطون در گفتگوی جمهوری در دهان سقراط گذارده تا درباره‌ی اهمیت آموزشی ریاضیات برای حکمرانی بگوید چیزی است که او باید همیشه و در هر بحثی از آموزش گفته باشد. یکی از اشکالاتی که می‌توان به این‌گونه داوری‌ها گرفت غفلت از این نکته است که اکثر آن گفتگوهای افلاطونی که برای تربیت خواننده نگاشته شده‌اند بدون هیچ ارجاعی به ریاضیات پیگیری می‌شوند یا حداکثر، ارجاعی جسته‌وگریخته به ریاضیات دارند. در واقع شمار گفتگوهایی که آشکارا ریاضیات را در این مورد به‌کار می‌برند بسیار اندک است. درست است که برده‌ی منون درسی در هندسه فرامی‌گیرد ولی آن فقط نمونه‌ای است تا موضوع تذکار روشن شود. در گفتگوی تیمائوس هم تیمائوس بی‌گمان از هندسه بهره می‌برد ولی ریاضیات در آنجا تبیینی است از ساختار کیهان، نه هسته‌ی نظریه‌ی آموزش. آیا باید کتاب هشتم جمهوری^۱ (۵۴۶a ff.) را که در آن با استنتاج ریاضیاتی به ما گفته می‌شود که آیا، با چه کسی و چه هنگام زناشویی کنیم، به مثابه‌ی نمونه‌ای از اهمیت آموزشی ریاضیات بگیریم؟ خلاصه اینکه:

اگر نگاه خود را فقط به گفته‌ی این و آن شخصیت در گفتگوهای افلاطونی نیندازیم بلکه به «آموزش خواننده»ی گفتگوها توجه کنیم، خواهیم دید که ریاضیات کمابیش هرگز شرط تخطی ناپذیر آموزش نبوده است. پس آیا باید تعجب کرد که در نامه‌ی هفتم خبری از ریاضیات نیست؟

با تأکید هرچه تمام‌تر می‌گوییم که هدف از این ملاحظه‌ها این نیست که داوری دیگری درباره‌ی اصالت نامه‌ی هفتم داشته باشیم و بگوییم که این نامه (و نامه‌ی دوم و هیپياس بزرگ) اصیل هستند. در عوض، ترجیح می‌دهم ملاحظه‌ی لئو اشتراوس^۱ را مطرح کنم (۵). او معتقد است که در تاریخ پژوهش‌های افلاطونی، کتاب‌ها یا مقاله‌هایی نگاشته شده که هر یک از آن‌ها بالاخره یکی از گفتگوهای افلاطونی را از نظر اصالت‌شان بررسی کرده، با این مدعا که بی‌اصالتی آن‌ها را «اثبات کرده باشند». اشتراوس می‌گوید بسیار خوب، بگذارید فرض کنیم که همه‌ی این مقاله‌ها و کتاب‌ها درست رفته‌اند. در واقع بگذارید رادیکال‌ترین نسخه‌ی چنین فرضیه‌ای را درست بینگاریم: هر یک از گفتگوهای افلاطونی را نویسنده‌ی متفاوتی نوشته است. این فقط بدان معنا خواهد بود که نه یک بلکه سی و پنج نابغه‌ی غول‌آسا در یونان باستان وجود داشته که تحت نام «افلاطون» چیز می‌نوشته‌اند. خب که چه؟ کار و وظیفه‌ی ما که خواننده‌ی این متون هستیم، حتی با لحاظ این فرضیه‌ی رادیکال، همان است که بود، یعنی مناسبات ویژه‌ی این همانی و این نه‌آنی را، که همه‌ی گفتگوها را فراگرفته است، بفهمیم. شاید بتوان نکته‌ی دیگری هم به این نکته افزود: خود مسئله‌ی «نویسنده»، که جایگاهش در سده‌ی گذشته به وسیله‌ی بسیاری اندیشمندان متزلزل گشته است، از جمله جایگاه «افلاطون» (۶). بسیار مایلیم این پنداره را جدی بگیریم که اقتدار نویسنده متزلزل است. معنای این سخن آن نیست که نویسنده مدخلیتی ندارد و نمی‌توان و نمی‌باید پرسش از نیت نویسنده و انسجام متون نویسنده را پیش کشید. فقط می‌خواهم بر این

1. Leo Strauss

نکته پافشاری کنم که دست یازیدن به «نویسنده» رویکرد باثباتی نیست و نباید تعیین کننده تلقی شود. پس بگذارید به متون «افلاطونی» بازگردیم با این امید که - نویسنده شان هر که می خواهد باشد (بین خودمان بماند: من همه را از آن افلاطون می دانم) - پرتوی افکنده شود بر پرسش هایی که تحت نام «افلاطون» گرد آمده اند: پرسش از تصور افلاطونی از زیبایی، پرسش از فلسفه ی افلاطونی، و پرسش از نوشتار افلاطونی.